



صحبتش را این طور شروع کرد که: «ما آدم‌ها؛ برای ایجاد ارتباط دنبال یک «هم» هستیم. هم‌شهری، هم‌زبان، هم‌دل، هم‌کلاس، هم‌کار. «هم» که بیاید وسط آن وقت آدم‌ها نسبت به هم وظیفه پیدا می‌کنند». از روی صندلی بلند شد و یک کلمه‌ی «هم» بزرگ روی تابلو نوشت. گفت: «بعضی از هم‌ها طولانی مدت هستند، بعضی کوتاه مدت. مثلاً هم‌تاکسی، هم‌اسانسور، هم‌مترو، هم‌اتوبوس». بچه‌ها خندیدند. یکی از بچه‌ها گفت: «خانم! تا حالا به این همه «هم» فکر نکرده بودیم» خانم معلم گفت: «بله؛ فکر نکرده بودیم. خوب؛ حالا کدام یک از شما می‌توانید بگویید که وظیفه‌ی ما در مقابل این همه «هم» چیست؟ مثلاً؛ ما در برابر هم‌اسانسوری‌مان چه وظیفه‌ای داریم؟». سارا گفت: «کسی که هم‌زمان با ما سوار اسانسور می‌شود هم‌اسانسوری ماست. وظیفه‌ی من در مقابل هم‌اسانسوری‌ام این است که به او سلام کنم، لب‌خند بزنم، او را در سوار و پیاده شدن مقدم بشمارم و هنگام خداحافظی برایش آرزوی موفقیت کنم». بچه‌ها تشویقش کردند. آرزو برخاست و گفت: «اجازه خانم؛ کسی که همراه ما سوار مترو یا اتوبوس می‌شود هم‌مترو یا هم‌اتوبوس ماست و وظیفه‌ی من این است که به او سلام کنم، آرامش و سکوت محیطش را حفظ کنم. به او زل نزنم. برای او برای نشستن روی صندلی حق تقدم قائل شوم». زهرا بلند شد و پرسید: «خانم؛ می‌توانیم به اولین نفری که صبح‌ها پس از بیرون آمدن از خانه او را می‌بینیم بگوییم هم‌صبحی. من می‌خواهم از این به بعد وقتی هم صبحی‌ام را می‌بینم لب‌خند بزنم، به او صبح‌به‌خیر بگویم، برای او و خانواده‌اش روز خوبی آرزو کنم و وقتی از من دور شد دعای خیرم را بدرقه‌ی راهش کنم». بچه‌ها کف زدند. گفت‌وگوی صمیمانه‌ی آن‌ها ادامه یافت. عصر که به خانه باز می‌گشتم هنگام رانندگی به نظرات بچه‌ها فکر می‌کردم. با خودم می‌گفتم چه قدر این «هم» مهم است. اگر راننده‌ی ماشین کناری را هم‌ترافیکی خود بدانم امکان ندارد که راه او را سد کنی. توی صف بانک حق هم‌صفی خود را ضایع نخواهی کرد. اگر هر صبح فقط به «هم» فکر کنیم، اگر هنگام انجام کارهایمان به «هم» فکر کنیم، اگر به فکر «هم» باشیم، خیلی از مشکلات خود به خود حل خواهد شد. داشتیم ماشینم را کنار خیابان پارک می‌کردم که پسرک گل فروش آمد و گفت: «برای هم‌سرت گل نمی‌خواهی؟» شاخه‌ی گلی از او خریدم. هنوز دو قدم از ماشین دور نشده بودم که صدا زد: «ماشینت را کمی عقب‌تر یا کمی جلوتر پارک کن تا او هم بتواند ماشینش را پارک کند». گفتم: «مگر چه کسی قرار است ماشینش را این‌جا پارک کند؟» خندید و گفت: «هم‌پارکی‌ات».

